باسمه تعالی

آیه سوم: آیه کتمان ۱
اشکال: ۱
آیه چهارم: آیه ذکر ۲
اشکال: ۲

موضوع: حجج و امارات/مبحث امارات/اماره پنجم: خبر واحد/حجیت خبر واحد

آیه سوم: آیه کتمان

سوره بقره ۱۵۹. آیاتی در مورد پیامبر بر یهود بود که مخفی کرده بودند. در این آیه گفته شده کسانی که کتمان می‌کنند بعد از اینکه در کتاب یعنی تورات گفته شد. لعنت یعنی خداوند متعال آنها را از رحمت خود دور می‌کند نه اینکه نفرین نماید. لعنت دیگران به معنای دعای علیه آنها و نفرین است. بیّنات همان آیاتی است که اگر بیان شود، بیان اسلام است.

وجه استدلال اینکه آیه دلالت دارد کتمان حقائق مطلقاً حرام است چه مخاطب از بیان به علم برسد چه نرسد. پس وجوب قبول بیان مطلقاً استفاده می‌شود. اگر تحریم کتمان مطلق باشد، و وجوب قبول نباشد لغو خواهد بود. یعنی چه به علم برسند چه نرسند باید قبول نمایند. پس از حرمت مطلق کتمان به وجوب مطلق قبول رسیده و از آن به حجّیت مطلق خبر واحد می‌رسیم. خبر واحد نیز هر خبر غیر علمی است.

اشکال:

اشکال اول

شاید اظهار واجب و کتمان حرام باشد، تا مخاطب به علم رسیده و عمل نماید. پس قبول مطلقاً واجب نیست. حرمت کتمان به صورت مطلق نیز به سبب احتیاط است که نکته عرفی و عقلائی است. یعنی بسیاری از موارد دائره حکم اوسع است. مثلاً برای احترام به طلبه‌های خوب و متدیّن، اگر گفته شود به طلبه متدیّن احترام گذار، به نصف موارد هم احترام نمی‌شود. لذا گفته می‌شود به طلبه‌ها احترام بگذار تا غرضش تأمین شود. پس این روشی عرفی است که دائره تکلیف وسیع‌تر باشد تا غرض تأمین شود. مثلاً به بچه گفته می‌شود تا دو متری لب پشت بام نرو در حالیکه یک متر کمتر خطر دارد. لذا در آیه شریفه نیز اگر

اظهار مفید علم واجب باشد، ممکن است در موارد اظهار نشده و غرض شارع تأمین نشود؛ لذا به صورت مطلق واجب شده، تا در غرضش کامل تأمین شده و در موارد علم به طور کامل اظهار شود.

اشکال دوم

حرمت آیه شریفه حرمت نفسی بوده و طریقی نیست. در کتمان یک نحوه عناد با دین است، لذا حرام شده خصوصاً این قرینه نیز در آیه هست که لعنت به کار رفته که با حرمت طریقی جمع نمی‌شود. لذا آنچه به دنبال آن بودیم یعنی حرمت طریقی نیست. لذا ملازمه بین وجوب نفسی و حجّیت نیست بلکه حجّیت از وجوب طریقی و حرمت طریقی کتمان استفاده می‌شود.

آیه چهارم: آیه ذکر

سوره نحل ۴۳. معنای آیه گفته شده در مورد کفّار آمده که در ابتدای بعثت اشکالی به پیامبر داشتند که تو نیز مانند ما یک انسان هستی چرا خداوند متعال یک فرشته نفرستاده است؟ چرا تو را فرستاده است؟ این آیه در ردّ این کلام است. شما که نصرانی یا یهودی هستید، تا به امروز فرشته و ملک به عنوان نبی نیامده است بلکه تمام انبیاء رجالی بودند که به آنها وحی شده است. خداوند متعال می‌فرماید اگر حرف من را قبول ندارید از علمای یهود و نصاری سوال کنید. و ما ارسلنا قبل از تو که خاتم هستی الّا رجالاً یعنی هیچ زنی به پیامبری نرسیده است. فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون پس سوال کنید اگر شکّ هستید که آیا رسولی از ملائکه آمده؟ گفته شده سوال واجب است و باید قبول جواب هم لازم باشد واگرنه سوال کردن لغو می‌شود. اگر قبول جواب لازم باشد به طور مطلق، پس این مساوق حجّیت خبر واحد است. پس سوال مطلقاً واجب بوده لذا جواب مطلقاً واجب شده و حجّت می‌شود.

اشکال:

اشکال اول

همان اشکال اول در آیه کتمان که شاید مراد این باشد که سوال کنید تا جواب داده شده و با جوابهای مختلف به علم برسید. لذا دائره حکم اوسع جعل شده تا غرض شارع تأمین شود. احتمال این مطلب برای دفع استدلال کافی است.

اشکال دوم

امر به سوال مولوی نبوده زیرا خطاب به کسانی است که مخالف بوده و به اسلام اعتقادی ندارند. لذا امر ارشادی شده به طریقه عقلاء که به اهل خبره و اطّلاع رجوع می‌شود. اگر مرتبط به امور اعتقادی باشد باید علم حاصل شده و در غیر آن موارد باید به قول اهل خبره عمل شود.اگر خبرواحد هم در سیره عقلاء حجّت باشد، ارشاد به همان طریقه عقلائی است.

اشکال سوم

فاء برای تفریع است لذا اطلاق برای کلام بعد از آن منعقد نمی‌شود بلکه به میزان مفرّع‌علیه است. مفرّع علیه مرتبط به رسالت بوده که در مورد اصول دین است. در باب اصول دین مورد اتّفاق است که خبر واحد حجّت نبوده و اعتباری ندارد. خبر واحد فقط در دائره فروع و احکام شرعی اعتبار دارد. پس زمانی به قول اهل علم می‌توان عمل نمود که علم به رسالت پیدا شود.

اعتقاد به اصول دین لازم است امّا نیاز نیست اعتقاد عن دلیلٍ باشد. حتی در امر توحید همین مقدار کافی است که این عالم مبدأ واحد دارد (هرچند می‌توانست مبادیء دیگر داشته باشد)، همین مقدار برای توحید کافی است. یا همین مقدار که پیامبر نبی هست امّا در آینده نیز ممکن است یک نبی بیاید، همین برای اسلام کافی است. نیاز نیست دلیل هم داشته باشد. پس صرفِ اعتقاد به اصل اصول دین کافی است.

بنابراین هیچ یک از چهار آیه دلالت بر حجّیت خبر واحد ندارد.